

یادداشت

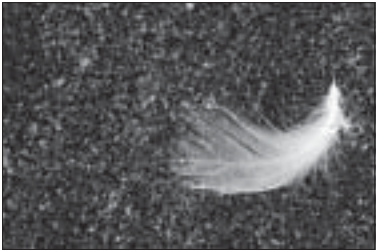
در معرفی کیمینه شاعر و هجو نویس ترکمن

کلمات شاعر رنج‌دیده

آیتکین عطاحنی

ادبیات به معنی محدود کلمه، ساخت و چشم انداز ویژه هنر است که در آن سیمای هنری به دست واژه‌ها ساخته می شوند. با مفهومی دیگر ادبیات شکلی از هنر و یکی از ساخت‌های شعور اجتماعی است که هستی اجتماعی را بازتاب می دهد و مانند شکلی از هنر تفکیک ناپرستاره را تحکیم بخشیده و به سیمای هنری پدیده‌های عینی زندگی می پردازد. ادبیات برعکس دیگر هنرها چون بیان سخن است ، از این رو آن را به فلسفه و علمی که با قوه بیان سر و کار دارند، نزدیک می کند. زبان ادبی به مثابه ابزار معاشرت و پیوند مردم به گونه‌ای نتگناگت با شکل گیری و تکامل ادبیات مربوط است. مشخص است که زبان ادبیات در پروسه شکل گیری و اعتلای ژانرهای مختلف کنه ادبیات رشد و تکامل می‌یابد. چنین به هم پیوستگی زبان و ادبیات قانون‌مندانه است و به کارکرد اجتماعی زبان از یک سو و نقش ادبیات در هستی اجتماعی مردم از سوی دیگر مشروط است و شرافت‌مندانه رسالت کشف هنری را به انجام می رساند، به لحاظ استستیک آن را تقویت و به لحاظ فلسفی، ماهیت دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی را عنوان می کند و همچنین به همراه آن تحول‌زایی خود انسان را که در زندگی بروز می دهد بیان می دارد. زایش ططنز منظوم و اجتماعی در ادبیات ملی نشانگر مهم‌ترین دوران رشد و بلوغ و پختگی تدریجی آن و دستیابی آن به تکامل اندیشه‌ای هنری و به مثابه ظرفیت بزرگ هنری آن است. کیمینه شاعر و هجونویس بزرگ ترکمن در وحشتگاه بیاد خان‌ها و شاهان در سال ۱۷۷۰ میلادی در خانواده تنگ‌دست دهقانی زاده می شود. وی دوران جوانی خود را در شهر مرو طی می کند و سپس در یکی از مدارس بخارا به تحصیل مشغول می شود و بعدها برای تکمیل دروس خود به خوه می رود. وی در سال ۱۸۲۰ میلادی در سن هفتاد سالگی هستی را بدرود می گویدآثار شاعر را که در آن نشان از ذهن کارا و کاوشگر و حقیقت جوی وی وجود دارد نمی توان جدا از عوامل عینی موجود در هستی جامعه و بیش‌های برخاسته از شرایط اقتصادی و اجتماعی رمانش دانست. روندگی و دگرگونی‌های اجتماعی زندگی شتاب رسد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را که در توازن با تکامل اقتصادی و فرهنگی ملت‌ها جهت گیری شده است تعیین می کنند. از این رو جهش‌ها و دگرگونی‌ها در بود اجتماعی آسیای

مرکزی جای باش و ماندگاه شاعر کیمینه در دوره تاریخی حال حال دارای اهمیت بسیاری برای تکامل فرهنگ است. ترکمن‌ها در آن روزگار دشتوارگدر آسیب‌ها، رنج‌ها و ملامت‌ها که در آن آبی از خون دل نوشیده می‌شد در پیگاه رنگ ساییده و بی سامان خود در عصر تضادهای



اجتماعی زندگی می کردند. در هسئ ادبیات ترکمن از تهیج فرهنگی بود که سرچشمه آن درونی این خلق است. همه پدیده‌های متنوع طبیعت و اجتماع همچنین رابطه مردم با این پدیده‌ها در ادبیات بازتاب می‌یابد. یکی از مقیاس‌های تعیین کننده ادبیات که پیشرفت آن را مشخص می کند، پیوند ناگسستنی هنرند با عامه مردم است. پیوند با مردم به هنرند خلاقیت بخشیده، به تفکر هنری او نیرو می دهد. کنه رسالت ادبی کیمینه خلایقت نوین او در ساخت ططنز منظوم در حیطه ادبیات ترکمن و سخن سرای تهی دستان بودن است. آثار کیمینه در عین سادگی خود دارای انتقادات شدید علیه نابرابری‌های اجتماعی است. او می گوشتد در اشعار و طفرهای خود روایدهای واقعی زندگی مردم بخت‌برگشته جامعه خود را بازتاب دهد. اما وی در زمینه غزل‌های عاشقانه نیز دستی (ذوقی) داشته است. غزل‌های عاشقانه‌ای را که عمری بیش از یک سده در میان مردم ترکمن دارند از آن جمله‌ان اشعار: «ا ز اندوه تو» و «زلف تو». کیمینه شاعر و طنزپرداز ای دیدنی وسع و جسوت‌جوگر، جویای حقیقت و سازش‌ناپذیر است، که مهمترین بخش اجتماعی آثار او ستیز با مالکان فئودال، افشای بیدادگری و ... است و جنامیه بیدادگری ظالمان را‌شاعر در آثار خود چون فقر، تهی دست، و قاضی من کاملاً بازتاب می دهد. او طنزپرداز است گزیده کار، در جوشی و شویش آفرینندگی و آگاه از محیط اجتماعی خود. شاعر و طنزپرداز دا در برابر تفرقه‌اندازی و بدبینی میان ملت‌ها خوانان اتحاد مردم در برابر شاهان و امیران بخارا و خان‌های خیه است. او شاعری با تجربه اجتماعی است که چکامه‌هایش در ساخت زندگی اجتماعی یافت می شوند. در نوشتارهای کیمینه بسیاری از پشامدها و رخدادها یادآور لطایف ملل هستند. «میخایل یوگرافیوچ سالتیکف شچدرین» هجکمونیس بزرگ روس که ازشن بسیاری برای ادبیات و چکامه سرایان ترکمن قائل بود در پاسخ به نامه همکار خود آرتیه میلف به تاریخ۱۵ ژوئیه سال ۱۸۶۱ چنین می نویسد: «... برای من شاعر، کیمینه نیز به همان سان جالب به نظر می آید. ... ما چیزهایی درباره «لیلی و مجنون» و «هزار و یک شب» شنیده‌ایم و همین. براساس نامه شما کیمینه شاعر منظوم و توهین دیده مسلمان است در ادین کیمینه موضوع سه‌چندان جالب است. «وی به دو دلیل معروف است نخست شاعری برای مردم شوخ‌ترت زمانه‌اش (فریاد له آنها) سپس خلق ططنز منظوم اجتماعی. گوهر اندیشه کیمینه در بازیگره تاریخی عصر خود نه خلیالافانه و بی بنیاد بود و نه در معامله با تاریخ. بلکه در بلندپایگی شرافت انسانی در ستیز با جنایت حاکمان مستبد زمان بود. کیمینه یکی از شاعران انسان‌گرا، عدالت‌خواه و فئودال ستیز و مخالف روحانیان وابسته به فئودال هاست. کیمینه طرفدار و حامی برابری و عدالت اجتماعی است. از این رو شاید هیچگاه ارزش ماندگاری خویش را از دست ندهد.

به نظر می رسد نه فقط برای گروهی از شاعران و نویسندگان بلکه برای عده‌ای از اهل تفکر و فعالان آزادی خواه و مساوات طلب عرصه‌های اجتماعی به ویژه زنان این سوء فهم پیش آمده که می توان بر مبناسی آرا و پیشنهادهای پاره‌ای از فلاسفه، متفکرین و نظریه پردازان متأخر به زبانی زنانه دست یافت که خواه ناخواه محمل دنیایی دیگر است و طبعاً در تقابل با جهان یکه و مسلط مردانه. فارغ از این که این طرز نگاه مبتنی بر دوانگاری یا ثنویت است و ناگزیر حاوی قضاوتی اخلاقی که به ترجیح یکی بر دیگری خواهد انجامید و در نتیجه قدرتی سلطه گر را بازتولید خواهد کرد، توجه به زبان به مثابه محمل هستی شناسی‌ای از نوع دیگر و وسیله‌ای برای مقابله با وضعیتی یکپارچه و قاطع که در زبان مسلط و رایج متشکل و متعین گردیده است، مبشر اقتضائاتی تاریخی و ایجابی است که مطالبات زنان فرهیخته ما را نیز بر نگاهی ژرف تر به موقعیت خود و دریافتی عمیق تر از وضعیت موجود استوار کرده اند. لذا در حد بضاعت یک شاعر و مجال یک مقاله می گوشم ضمن پرتو افکندن برگوشه‌ای از این سوء فهم، با نگاهی گذرا به رمانتسم که به زعم من

علاوه بر این که از بدو پیدایش رویکردی انقلابی و در تقابل و تعارض با وضعیت‌های موجود بوده و به همین دلیل کراراً بنا بر اقتضائات زمانه متحول گردیده و ناگزیر از تعریفی منسجم و جامع و مانع تر زده، نشان دهم که دشمنی با رمانتسم خصوصی مردانه است که بن مایه زنانه این طرز نگاه، تلقی و یا جهان نگری باعث و بانی آن بوده است و طبعاً انگیزه مذکرترین‌ها تا با تشبث به نازل ترین و سطحی ترین آثار رمانتیک دانسته و نادانسته از اباقی وضعیتی بگوشند که مولد اقتدار سرکوبگر مردانه است. در ضمن می خواهم به آن دسته از مدعیان پیششاری که کلمه رمانتیک را وسیله‌ای برای نفی، طرد و حذف دیگران و دیگرتران کرده‌اند، توجه دهم که استفاده ابزاری از این واژه جز برملاکردن بی مایگی، بی دانشی و تنگ‌نظری آنان حاصلی ندارد.

تغییر وضعیت، تغییر زبان

بی تردید آرا و پیشنهادهای فلاسفه، متفکرین، نظریه پردازان و هنرمندان پیشرو در خلق آثار هنری متنوع و جذاب مؤثرند و از این رهگذار در گسترش امکان انتخاب و التذاذ سهمی بسنزا دارند اما بی آن که شانی پیامبرانه و منزلی قدسی برای مارکس اندیشمند و ایدئولوگ قائل باشم، هنوز معتقد نمی توان نظریه علمی ماتریالیسم تاریخی را در تبیین فراگردهای تاریخی و شکلبندی‌های اجتماعی و فهم وضعیت‌های مبتنی بر اقتضائات ساختاری نادیده گرفت و نادیده گرفت که ر وساخت‌ها اگر نه به تمامی، باری تابعی از زیرساخت‌ها هستند.

این به معنای تأیید جزم اندیشی اقتصاد مارکس و مبلوط نداشتن نقش فرهنگ در تحول و تطورهای اجتماعی نیست اما موبد این نکته است که تا در عرصه تولید و توزیع فعالیت‌های ذهنی و خلایقت‌های فردی محوری نشوند و خودکارها جای عضلات را نگیرند و در این دوران که عصر انفورماتیک نام گرفته و اطلاعات به همان نیت سابق یعنی کسب ارزش افزوده و انباشت سرمایه به مثابه کالا تولید و داد و ستد می شود، چنانچه زنان به رغم همه موانعی که جامعه مردسالار بر سر راه آنان می گذارد خود را به آن مرتبه نرسانند که حداقل به میزان مردان در تولید و توزیع اندیشه، علم، فن، هنر و ... سهم داشته باشند، کم و بیش درهای جهان بر همین پاشنه خواهند چرخید و کما فی السابق اقتدار و سلطه مردان بازتولید و در زبانی مذکر متجسد و متعین خواهد شد. به عبارتی، این باور به من نیز تحمیل می شود که در وضعیت فعلی نه آرای اندیشمندانی چون کریستوا بانی تحولی بنیادی خواهند شد و نه اندیشه‌های مکتب‌پرانی مثل ریدیا. کما این که رویکرد به زبان اشاره‌ای مقدم بر سخن که از منظری دیدنی و کودکانه است و طبعاً ملازم همنوایی و هماهنگی کلمات و alliteration و زبان ادبی و هنری فنیست هایی چون هلن سیکسو را سامان می دهد، نیز نه ساخت هرمی قدرتی که مردان پدید آورده‌اند را دچار خلل می کند و نه کلماتی مانند رأس، رئیس و مئوس و از فرهنگ بشری و از لغتنامه‌ها حذف می نماید و نه ارزش‌های مردانه را که محمول زبان رایج و مسلط اند از سکه می اندازد. بازی‌های زبانی و تصرف و دخالت در ارکان سلسله مراتبی جمله که خود برخاسته از نظامی طبقاتی و سلسله مراتبی است هم در این راستا کاری از پیش نمی برند.

به هیچ روی قصدم این نیست که این گونه تلاش‌های ذهنی عالمانه و هوشمندانه را بی وجه، بی اعتبار و بی ثمر جلوه دهم اما با توجه به این که مولفاتی از این نوع در حوزه بسیار محدود و مقید و زیر نظارت و منزوی روشنفکری ظهور و بروز پیدا می کنند و رسانه‌های فراگیر نظم مسلط بالاخص رادیو و تلویزیون و اینترنت با تحمیق و تخریب توده مردم و تنزیل و کنترل فهم و پسند آنان، راه را بر نفوذ و تسری محصول این گوش‌ها به جامعه سم می کنند و مالا وجهه کاربردی آنها را به صفر می رسانند، بر این نکته تأکید دارم که در جهان مردسالاری که خواه ناخواه در زبانی مذکر متجسد و متعین می شود، با دستکاری در زبان حاکم، آشنایی زدایی‌ها، بازی‌های زبانی و ... حتی نمی توان به زبانی متعادل رسید که محصل برابرزی زن و مرد باشد و طبعیتاً برخوردار از ویژگی‌های زنانه و بارز.

فردیت یا متافیزیک فردی

معمولاً روشنفکران، به ویژه چپ گرایان ستنی، با پرهیز از به کاربردن کلماتی چون جان و روح ضمن آن که ساده‌لانه وفاداری خود را به ماتریالیسم اثبات می کنند، به شیوه‌ای غیرمستقیم در برابر اتهامات تعلق خاطر به ایده‌آلیسم و ... از خود دفاع می نمایند و در همین راستا حتی به این جمله معروف و منسوب به مارکس «اندیشه عالی ترین محصول پیچیده ترین دستگاه مادی (مغز) است»اعتنایی نمی کنند؛ چرا که این جمله بیانگر این واقعیت است که اندیشه، خرد، هوش، عاطفه، احساس

ادبیات

جهان مردانه، زنانه نویسی و رمانتسم

مسعود احمدی



و ... توانایی‌هایی از نوع تخیل، تصور و ...

حتی اگر متشایی کاملاً مادی و از جمله مدبایی صرفاً فیزیولوژیک و بیولوژیک داشته باشد، هست‌هایی متغیر است که هستی‌ای انسانی را مشخص می کنند که در زبان متجلی می شود. این دست کلمات و بسیاری از اصوات که مبین معنی یا احساسی هستند، نمایانگر متافیزیکی اند که ضمن برخورداری از وجوهی مشترک و همگانی، به تعداد افراد انسانی متنوع است و برخلاف متافیزیک‌های نظم منطلمین که ازلی و ابدی و خدشه‌ناپذیر است، علاوه بر آن که دائماً دگرگون می شود، با مرگ حامل خود از بین می رود مگر آن که در آثار می مخلوق و نسبتاً ماندگار ضبط و ثبت شود. این متافیزیک همان فردیتی است که نظام سرمایه داری در آغاز پایگیری خود و طبعاً مبتنی بر اومانیسم عصر رنسانس مبشر، مقوم و مدافع آن بود و تدریجاً بنا بر ضرورت‌های ساختاری به تخریب و انهدام آن کمر بست.

این تخریب و انهدام که کارل مارکس و ماکس وبر نیز به آن توجه داشته‌اند و اولی آن را در زنجیره تولید انبوه و صنعتی می بیند و دومی آن را در سلسله مراتب دیوان‌سالاری سرمایه داری و هر دو آن ناشی از شرح وظایفی محدود و تخطی‌ناپذیر می دانند که مانع از تفکر، تامل، تخیل و خلاقیت اند، امری ماهوی و با سرمایه داری صنعتی است که در نهایت انسان را تا حد چرخ دنده‌ای ریز یا درشت از ماشین عظیم تولید و توزیع و مصرف نازل می کند و از آن جا که هرچه را که تولید می شود باید مصرف کرد، رسانه‌های جمعی این نظام به مدد تبلیغاتی رنگارنگ، جذاب و اغلب مدورانه دم به دم این موجود شیئی شده را به سمت غرایزی عنان گسیخته می رانند تا بدویتی نوین را سامان دهد که انسان مغلوب این بدویت، طبقه حاکم را نماینده برحق و خیرخواه و درستکار خود بداند و حتی با کوچک‌ترین پرسی آرامش ناظمان نظم مستقر را مخدوش ننماید.

رمانتسم، ایده‌آلیسم و آرمان گرایی
نه فقط بی مایگی شنابزده و پرمده‌غای ما بلکه بسیاری از مدعیان کم مایه نظریه پردازی این جا و آن جای جهان به خصوص در چند دهه اخیر در گفته‌ها و نوشته‌های خود رمانتسم را تا حد مکتبی صرفاً ادبی و مبتنی بر تنک مایگی و بی دانشی و سطحی نگری مدافعان و گردانندگان به آن تقلیل داده‌اند. ایشان غافل اند هر کس و در هر زمان وضعیت موجود و مسلط را بر نمی تأید و حتی به انکار یا نقد آن اکتفا می کند، ایده‌آلیستی آرمان گرا و رمانتیک است ؛ خواه مارکس منکر متافیزیک باشد و خواه دریدای

به زعم من عمیقاً معتقد به آن.

بی دلیل نیست که نویسندگان مانیفست کمونیسم هم نه فقط سوسیالیست‌های تخیلی حتی نویسندگان رئالیست و زبده‌ای چون بسالدراک را در ردیف رمانتیک‌ها قرار می دهند و لوکاج اصطلاح یا عنوان «رمانتسم ضدسرمایه داری» را ابداع می کند و رابرت سر یر و میل لویی نویسندگان عالم و هوشمند مقاله رمانتسم و تفکر اجتماعی به این نتیجه می رسند «... خود مقوله «رئالیسم» قدرت تر از آن است که بتواند سبب ثبات نویسندگان سرمایه داری رمانتیک را بیان کند. . . . بسیاری از آفریده‌های رمانتیک‌ها و نورمانتیک‌ها عمدتاً غیررئالیستی هستند؛ از قبیل افسانه پریان و جادویی و رویایی و اخیراً سوررئالیستی. اما این امر به هیچ وجه از اهمیت و مناسبت آنها نمی کاهد، آنها هم نقد سرمایه داری هستند و هم رویای جهان دیگر که تفاوت ماهوی با جامعه بورژوایی دارد. شاید مفید باشد که مقوله جدید «غیررئالیسم انتقادی» را ابداع کنیم تا بتوانیم خلق جهانی را نشان دهیم که خیالی و آرمانی و یوتوپیایی و رویایی است و ضد واقعیت غیرانسانی جامعه سرمایه داری تیره و تار بی روح است. ^۱

اهداف و ابعاد این مقاله اجازه نمی دهند که به ریشه‌های رمانتسم در ادبیات رمانس که به ادبیات سواپیه‌ای و پهلوانی مشهورند پیروازم و به عقب بر بروم و بن مایه‌های آن را حتی در آثار متفکرین و نویسندگان و شاعران قریب به دو هزار و پانصد سال پیش بریکشم و مثلاً نشان دهم که این طرز رویکرد تا چه حد در خلق آثاری چون پرومته در زنجیر دخیل بوده است اما ضمن جلب توجه انکارگرایان وطنی و هوسرود آشنی ناپذیر جنبانداران متعصب مارکسیسم و هنر و ادبیات سوسیال رئالیستی با فردیت و نه فقط در خلق آثار هنری و اکتشافات و اختراعات علمی

بخش اول

نسبت به ابوهی از همتایان هم مسلک خود عالم تر و متوسع تر است خودنمایی می کند، به آوردن بخشی از اظهار نظر لیلیان فورست و نویسندگان مقاله معتبر رمانتسم و تفکر اجتماعی پسند می کنم.
گیریم فورست نویسنده کتاب کم حجم و آموزشی رمانتسم به نقش بسیار نیرومند این شیوه رویکرد در تشکل آرا و اندیشه‌ها و پیشنهادهای فلاسفه، متفکرین و به ویژه ایدئولوگ‌های اتوپستی چون مارکس توجه چندانی نکرده باشد. «رمانتسم هم تکاملی تدریجی بوده است و هم انقلاب، به این معنی که نتیجه و تأثیر آن روند تکاملی، جنبه انقلابی داشته است چون موجب زیر و رو شدن نظریه‌های مربوط به آفرینش جهان، ملاک‌ها و معیارهای زیبایی، آرمان‌ها و شیوه‌های بیان شده است»^۲، «عصر اساسی رمانتیکی در برخی جنبش‌های اجتماعی بزرگ مثل حفظ محیط زیست و صلح جویی و گروه‌های ضداتمی وجود دارد، جنبش‌های قرار دارند که در زبانی بخش مسلط به همین سبب نمی توان سرسری از این فرضیه گذشت که رمانتسم پیش از آن که پدیده ناب قرن نوزدهمی باشد، جزء اساسی فرهنگ مدرن است و اهمیت آن با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم فرونی می گیرد. . . .^۳

رمانتسم، تخیل و زبان

اگرچه رمانتیک‌های اولیه که ویلهلم شلگل مدون، مفسر و معرف آرا و آرمان‌های آنان است به صیانت از نفس و حفظ و تعالی فردیت یا همان متافیزیک فردی که عواطف، احساسات و توان تخیل و تصور از عناصر بنیادین آندند توجه چندانی نمی کنند و به رغم همه اختلاف نظر‌ها هراسان از تششت‌ها و گسست‌ها و جدافتادگی‌های ناشی از فروپاشی نظام کهن و پایگیری نظم جدید به ایجاد ارتباط، همبستگی و مهندلی می پردازند که شالوده حلقه پن‌شد اما رشد شتابناک صنعت و تشکیل برق‌آسای نظام سرمایه‌سالار صنعتی و دریاچه عالمانه و هوشمندانه گروهی از متفکرین و هنرمندان از وضعیتی که کمر به امحای فردیت بسته است، رمانتسمی را بی ریخت که در انگلیس تخیل محور آن شد و به فاصله کمی در فرانسه عواطف و احساسات پی بنای آن گردیدند. پرداختن به چرایی ارجحیت تخیل در نزد گروهی و برتری احساسات و عواطف در نزد گروهی دیگر برعهده و در حوصله این مقاله نیست اما در این که هر دو گروه دانسته و نادانسته علیه نظمی که در بدو پیدایش مولف فردیت و مبشر پاسداری از آن بود و ضرورتاً تخریب و انهدام آن را در خود و با خود دارد قد علم کرده‌اند تردیدی نیست. در واقع برخلاف تصور بعضی‌ای مفسران و منتقدان، رمانتیک‌ها نه با تمایب روشنگری بلکه با بنیادگرایی مدرنیته‌ای در افتادند که از عقلانیت و به تبع آن از علم و خرد مطلق‌هایی ساخت تا به مثابه خدایانی زمینی مورد پرستش قرار گیرند و عوُش شوق پرستدگی انسان مدرن را فروبشانند. به عبارتی دیگر، رمانتیک‌های قرن نوزدهمی بنیان گذاران بازیچه زبندگی یا طرد نعمات آن نبود، به عکس به نظر می رسید این مکتب معرف تنها راهی است که دستیابی به هدف را ممکن می سازد، بی آن که مستلزم طرد و دل کند از چیزی باشد. غایت رمانتیک‌ها جهانی بود که در آن مردمان بتوانند به معنای واقعی زندگی کنند. ^۴

به هر تقدیر صاحب این قلم نیز بی آن که همانند رمانتیک‌های انگلیسی بزرگی چون کولریچ تخیل را قابلیتی فوق بشری بداند و برای آن منزلی قدسی قائل باشد، این توانایی را مهم ترین عنصر متافیزیک فردی‌ای می داند که نه فقط در خلق آثار هنری و اکتشافات و اختراعات علمی از قبیل فضاپیما و مریزاتر سیاسی امروز نیز متجلی شده است. بی دلیل نیست لوکاج هم که به زعم من از عوارض جزم اندیشی و تعصبات آئینی مارکسیسم چندان مصون نماند و به همین واسطه نوالیس را که شورش بر شعورش می چرید یگانه نماینده برحق شعر رمانتیک قلمداد کرد، این گونه وجوه مثبتی از رمانتسم را استخراج می کند و برمی کشد«رمانتسم نوعی پشت کردن به زندگی یا طرد نعمات آن نبود، به عکس به نظر می رسید این مکتب معرف تنها راهی است که دستیابی به هدف را ممکن می سازد، بی آن که مستلزم طرد و دل کند از چیزی باشد. غایت رمانتیک‌ها جهانی بود که در آن مردمان بتوانند به معنای واقعی زندگی کنند. ^۵

۳- اغلب مردان تمام عیار و طبعاً مردانه نویس ترین‌ها، اگرچه به سفیخ ترین شیوه‌ها اما به درستی بر مولفه‌های زنانه رمانتسم تأکید می کنند. ^۶

و پیشگوی‌ی‌های بعضاً شگفت انگیز عالمی چون مارکس دخیل بوده است بلکه حتی در ابداع شکل‌های بدیع هنری از جمله صور تازه بیان و زبان هم نقشی اساسی داشته است که ویلیام کارلوس ویلیامز نیز این گونه بر این نقش برجسته صحه می گذارد «شکل هنر مرتبط با آن فعالیت‌های تخیل است که با واژه یا هر چیز دیگر (که شعر با آن بیان شده) آشکار می شود.»^۷ اما به گمان من قوه تخیل به مثابه یکی از عناصر شاکله متافیزیک فردی از این بابت از اهمیت بیشتری برخوردار است که کارآمدترین عامل خلق هستی‌هایی دیگر است که ضمن ایجاد شگفتی و لذتی نو، اگر هستی واحد و محدود با اجدادی را در هم نشکنند چنان گسترش می دهند که در تخالف با تقید و عادت ذهنی، واجد و موجد تنفس در هوایی دیگر و تجربه‌ای هر چند مختصر در آزادی اند. این هستی‌ها نه در سطرهایی چون «چشم‌ها را باید شست/ جور دیگر باید دید»^۸ بلکه در آثاری سوررئالیستی متشکل و متشخص می شوند که مصداق بارز این گفته ویلیام کارلوس ویلیسامز است. «تنها واقعیت‌گرایی در هنر، واقعیت‌گرایی تخیل است. فقط در این صورت است که اثر هنری «سرت از طبیعت» را وامی نهد و به آفرینش بدل می شود. ^۹

رمانتسم و ذهن و زبان زنانه
طبیعت در خود توجیهی جدی است که اغلب مردان تمام عیار و طبعاً مردانه نویس ترین‌ها، اگرچه به سفیخ ترین شیوه‌ها اما به درستی بر مولفه‌های زنانه رمانتسم تأکید کنند و مثل کارل اشیتب به مثابه کاستی‌ها و نقایص و نقاط ضعف بر ویژگی‌هایی چون «افعال، فقدان مردانگی، سرخوشی زنانه»^{۱۰} انگشت بگذارند که نظم اقتدارگرا، سلطه گر، جنگجو و خشن مردانه موجود هم در راستای از خود بیگانه سازی ماهوی خود به هدم آنها در رمانتیک‌ها به سمت زبان زنده و پویای مردمی رانده‌اند که به ضرورت فارغ از جنسیت‌شان رو در روی نظم مسلط و جبار مردانه‌ای قرار دارند که در زبانی سخت متعقّب، منضبط، مقتدر و طبعاً نفوذناپذیر و مصنوع و مفاخره آمیز خوداناه‌خوار، ملاک‌ها و معیارهای زیبایی، آرمان‌ها و شیوه‌های بیان شده است»^{۱۱}، «عصر اساسی رمانتیکی در برخی جنبش‌های اجتماعی بزرگ مثل حفظ محیط زیست و صلح جویی و گروه‌های ضداتمی وجود دارد، جنبش‌های قرار دارند که در زبانی بخش مسلط به همین سبب نمی توان سرسری از این فرضیه گذشت که رمانتسم پیش از آن که پدیده ناب قرن نوزدهمی باشد، جزء اساسی فرهنگ مدرن است و اهمیت آن با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم فرونی می گیرد. . . .^{۱۲}

اگرچه رمانتیک‌های اولیه که ویلهلم شلگل مدون، مفسر و معرف آرا و آرمان‌های آنان است به صیانت از نفس و حفظ و تعالی فردیت یا همان متافیزیک فردی که عواطف، احساسات و توان تخیل و تصور از عناصر بنیادین آندند توجه چندانی نمی کنند و به رغم همه اختلاف نظر‌ها هراسان از تششت‌ها و گسست‌ها و جدافتادگی‌های ناشی از فروپاشی نظام کهن و پایگیری نظم جدید به ایجاد ارتباط، همبستگی و مهندلی می پردازند که شالوده حلقه پن‌شد اما رشد شتابناک صنعت و تشکیل برق‌آسای نظام سرمایه‌سالار صنعتی و دریاچه عالمانه و هوشمندانه گروهی از متفکرین و هنرمندان از وضعیتی که کمر به امحای فردیت بسته است، رمانتسمی را بی ریخت که در انگلیس تخیل محور آن شد و به فاصله کمی در فرانسه عواطف و احساسات پی بنای آن گردیدند. پرداختن به چرایی ارجحیت تخیل در نزد گروهی و برتری احساسات و عواطف در نزد گروهی دیگر برعهده و در حوصله این مقاله نیست اما در این که هر دو گروه دانسته و نادانسته علیه نظمی که در بدو پیدایش مولف فردیت و مبشر پاسداری از آن بود و ضرورتاً تخریب و انهدام آن را در خود و با خود دارد قد علم کرده‌اند تردیدی نیست. در واقع برخلاف تصور بعضی‌ای مفسران و منتقدان، رمانتیک‌ها نه با تمایب روشنگری بلکه با بنیادگرایی مدرنیته‌ای در افتادند که از عقلانیت و به تبع آن از علم و خرد مطلق‌هایی ساخت تا به مثابه خدایانی زمینی مورد پرستش قرار گیرند و عوُش شوق پرستدگی انسان مدرن را فروبشانند. به عبارتی دیگر، رمانتیک‌های قرن نوزدهمی بنیان گذاران بازیچه زبندگی یا طرد نعمات آن نبود، به عکس به نظر می رسید این مکتب معرف تنها راهی است که دستیابی به هدف را ممکن می سازد، بی آن که مستلزم طرد و دل کند از چیزی باشد. غایت رمانتیک‌ها جهانی بود که در آن مردمان بتوانند به معنای واقعی زندگی کنند. ^{۱۳}

احتمالاً بی فایده نیست که در این جا ضمن عبور از کنار اظهارنظر استاد فقید مهدی اخوان ثالث درباره شعر سهراب سپهری که در دو کلمه «خانمانه، نازکانه»^{۱۴} خلاصه می شود با آوردن پاره‌ای از اظهارنظر طنزآلود و تحقیرآمیز شاملوی نامدار که به رغم همه تعریف‌ها و تمجیدها مبین خصومتی مردانه با ذهن و زبان زنانه‌ای است که شعر شاعری به تمامی زن را شکل می دهد، این بخش از مقاله را به پایان برم «گاهی شعرش چنان اثری می نماید که حیرت‌برانگیز می کند و گاهی چنان کلی بافی به نظر می آید که حس می کنم یکی دستم انداخته یا حتی کلاه گشادی سرم گذاشته. اگر شعر نوعی توطئه‌گری است شاید بشود گفت زنان شاعران چیره‌دست‌تری هستند. ... فروغ آن قدر زن است که من هرگز نتوانستم شعرش را با صدای بلند بخوانم و وقتی این کار را می کنم به نظرم می آید لباس زنانه تنم کرده‌ام. . . از یک طرف این تصور را پیش می آورد که آنچه شعر او را تا بدان حد رد و شکننده کرده رمانتسم مدرنی است که روی دوش کهنه سبک هندی به دنیا آمده. ^{۱۵}

پی نوشت‌ها:

۱-رمانتسم و تفکر اجتماعی، رابرت سر بریوشل لویی، ترجمه یوسف ابادری، (رفغون شماره ۲، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول تابستان ۱۳۷۳ تهران، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶.
۲- هنر و زندگی اجتماعی، گ. و. پلخائف، ترجمه منوچهر هزارخانی، انتشارات آگاه تهران.
۳- رمانتسم، لیان فورست، ترجمه مسعود جعفری، مرکز تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵، فصل سوم، صفحه ۴۲.
۴- رمانتسم، تفکر اجتماعی، همان‌جا، صفحه ۱۲۰.
۵-در باب فلسفه رمانتیک زندگی، گئورگ لوکاج، ترجمه مراد فرهادپور، همان‌جا، صفحه ۹.
۶- بهار و همه، ویلیام کارلوس ویلیامز، ترجمه احمد اخوت، کتاب شعر جلد یک، انتشارات مشعل اصفهان، چاپ اول بهار ۱۳۷۱، صفحه ۱۱۲.
۷- سهراب سپهری.
۸- بهار و همه، همان‌جا، صفحه ۱۰۶.
۹- ۱۰ و رمانتسم و تفکر اجتماعی، همانجا، صفحه ۱۲۱.
۱۱- درست به خاطر ندارم اما به ظن نزدیک به یقین در مصاحبه یا مقاله‌ای مندرج در یکی از شماره‌های مجله دنیای سخن دیده‌ام.
۱۲- درباره هنر و ادبیات (گفت و شنودی با احمد شاملو)، به کوشش ناصر حریری، نشر آویشن و گوهرزاد بابل، چاپ سوم تابستان ۱۳۷۲، صفحات ۱۶۰ و ۱۶۸.

خبرها

محمد حقوقی از بیمارستان مرخص شد

ایستا: محمد حقوقی که به علت بیماری معده یک هفته در بیمارستان بستری بود، به تازگی مرخص شده و دوران نقاهت را سپری می کند.
این شاعر و منتقد ادبی که چندی پیش به علت خونریزی معده در بیمارستان جم بستری شده بود به تازگی مرخص شده است. او که به علت بیماری چند وقتی را کار نکرده، هم‌اکنون مشغول پاکتوسی کردن بررسی شعر سیمین بهبهانی از مجموعه «شعر زمان ما»ست که تاکنون پنج جلد فروغ فرخزاد، احمد شاملو، نیما یوشیج، مهدی اخوان‌ثالث و سهراب سپهری از این مجموعه منتشر شده‌اند. همچنین کتاب «ادبیات امروز ایران» که نقد و بررسی نثر و شعر معاصر ایران است، از این منتقد، توسط انتشارات قطره به چاپ ششم رسیده است. مجموعه «شعرهای ساحلی» و «تا نظم هندسی واژه‌ها»ی حقوقی نیز مجوز چاپ دریافت کرده‌اند، که بعد از تأیید طرح جلد توسط وی، تا ماه آینده توسط انتشارات قطره منتشر خواهند شد.

محمدحسین عابدی و مجموعه شعر تازه

فارس: «بلدم چگونو عاشق باشم» عنوان چهارمین مجموعه شعر «محمدحسین عابدی» است که به زودی منتشر می شود. محمدحسین عابدی - شاعر و پژوهشگر- اظهار داشت: این مجموعه چندین سال است که آماده چاپ است که امیدوارم امسال به چاپ برسد. او افزود: مجموعه شعر «بلدم چگونو عاشق باشم» شامل حدود ۴۰ قطعه شعر در قالب سپید و آزاد است که بیشتر مضامین آن عاشقانه است. این شاعر ادامه داد: من اعتقاد دارم شاعر باید همیشه در حال تجربه کردن باشد و اگر در یک قالبی موقف بود، باید فضاها و قالب‌های دیگر را نیز تجربه کند. من در این مجموعه سعی کرده‌ام خیلی از فضاهایی را که پیشتر تجربه کرده‌ام، تجربه کنم. وی همچنین خبر از چاپ یک شعر بلند با نام «زردشت در هزاره سوم» در آینده‌ای نزدیک داد. عابدی بررسی شعر دهه هفتاد را در قالب کتابی آماده چاپ کرده است، که هنوز نامی ندارد. وی در این باره گفت: مطالب این کتاب قبلاً به صورت یک ستون هر هفته در روزنامه‌های به چاپ می رسید، اما به خاطر شرایط روزنامه مجبور بودم خیلی مختصر بنویسم. خیلی از مثال‌ها را باوردم. اما مطالب این کتاب خیلی فصل‌تر است و مناسب حال کتاب است. او در پایان گفت: شعر دهه هفتاد و زبان، شعر دهه هفتاد است، شعر دهه هفتاد گذشته و ... از عناوین فصل‌های این کتاب است. من تقریباً اکثر مطالبی را که درباره شعر دهه هفتاد چاپ شده، خوانده‌ام و سعی کرده‌ام در این کتاب نگاه و نظر تازه‌ای را در باب شعر دهه هفتاد مطرح کنم.

فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز

ایلنا: «محمدرضا اصلائی» (همدان) که پیش از این، کتاب «بهرام صادقی، بازمانده‌های غریبی‌اشنا» از وی منتشر شده بود، به زودی «فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز» را توسط انتشارات «کاروان» روانه بازار کتاب می کند. کتاب «فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز»، اولین فرهنگ تخصصی درباره طنز است که در حدود سه سال روی آن به شکل مداوم کار کرده‌ام. انگیزه‌ام برای کارکردن روی این فرهنگ، این بود که ضرورت تألیف این کتاب در کشور احساس می‌شد و طنز نیز یکی از علائق شخصی‌ام است. او تصریح کرد: ما ایرانی‌ها همواره دوستی در طنز داشته‌ایم، اما اگر به تاریخ ادبیاتمان رجوع کنیم در طنز علمی بسیار قوی‌تر از طنز نظری بوده‌ایم. در این فرهنگ سعی کرده‌ام به این بخش که روی آن کاری صورت گرفته، بپردازم. اصلائی با اشاره به «فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز» گفت: این فرهنگ در حدود ۳۰۰ مدخل دارد و برای هر مدخل نیز نمونه‌های متعددی ارائه شده است تا برای همه افکار جامعه قابل استفاده باشد. یکی از ویژگی‌های این فرهنگ این است که در ریشه‌یابی هر مدخل به ریشه‌شناسی هر واژه پرداخته‌ام و تا حد امکان ETHYMOLOGY آن را بررسی کرده‌ام. اصلائی در پایان سخنانش اظهار داشت: این نگارش این فرهنگ از پیش از ۷۰ متعین معتبر به زبان‌های انگلیسی و فارسی استفاده شده و از یک منبع تخصصی به زبان فرانسه که درباره طنز بود نیز استفاده شده است.

تاسیس بنیاد منوچهر آتشی از سر گرفته شد

ایستا: تاسیس بنیاد منوچهر آتشی با انجام امور انحصار وراثت، از سر گرفته شد. پس از درگذشت این شاعر معاصر در ۲۹ آبان‌ماه سال گذشته، خانواده‌اش اعلام کردند قصد راه‌اندازی بنیادی را به نام او دارند، که کار به خاطر مشخص نبودن امور انحصار وراثت، مدتی معلق ماند. اما گویا با به نتیجه رسیدن این موضوع، بنیاد آتشی با تعیین اعضای هیات موسس به زودی تشکیل خواهد شد. دختر آتشی در شهرستان دانشجو است که گفته می‌شود با او به تهران و شرکت‌های برای انتخاب اعضای هیات موسس، تقاضای تشکیل بنیاد منوچهر آتشی به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه خواهد شد. انتشار و تجدید چاپ کتاب‌های منوچهر آتشی نیز به خاطر انجام برخی کارهای مقدماتی تا تاسیس و شروع و کار رسمی بنیاد آتشی به تعویق افتاده که به این ترتیب از سر گرفته خواهد شد. منوچهر آتشی دو کتاب منتشر نشده در انتشارات آهنگ دیگر دارد و مجموعه آثارش را برای انتشار به نشرات نگاه سپرده است. «آفتاب مهتاب»، افسانه‌های کردی، با تصویرگری اردشیر رستمی مجوز نشر گرفته که ناشر منظر توافقی با خانواده است. اما کتاب «ناصر خسرو» هنوز برای گرفتن مجوز نشر به وزارت ارشاد ترفته است. طبق اعلام، نظارت بر چاپ و نشر آثار، برگزاری جایزه‌آثار، ترجمه آثار، جمع‌آوری مقاله‌های نوشته‌شده درباره منوچهر آتشی و به‌ویژه گردآوری نقدهایی که خود او بر آثار دیگران نوشته، از جمله هدف‌های این بنیاد اعلام شده است. بنیاد منوچهر آتشی همچنین اعلام کرده که برای جلوگیری از هرگونه سوءاستفاده، چاپ و نشر آثار او به گونه‌ای خواهد بود، شعر، ترجمه و نقد است، پیگیر خواهد بود.